**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011123**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود اگر یک عامی در یک زمان یک فردی از افراد آن عام مشمول حکم عام نباشد در غیر آن زمان بعد از زمان مخصَّص در مورد این فرد آیا باید به عموم عام تمسک کرد یا به استصحاب حکم مخصِّص؟

کلام آقای شهیدی را مرور می‌کردیم، آقای شهیدی بحثی را عنوان کرده بودند در مورد این که تفسیر کلام مرحوم شیخ چگونه هست. ایشان سه تا تفسیر ذکر می‌کنند، تفسیر اوّل این که شیخ در مقام که تفصیل قائل شده، تفصیل بین عام استغراقی و عام مجموعی قائل شده و در عام استغراقی، یعنی اگر عموم نسبت به زمان استغراقی باشد به عام مراجعه می‌شود. ولی اگر عموم نسبت به زمان مجموعی باشد به خاص تمسک می‌شود. این مطمئناً عرض کردیم از هیچ جهت این با کلام مرحوم شیخ سازگار نیست، نه با مثال‌های شیخ سازگار است، نه با مبانی مرحوم شیخ سازگار است، هیچ از شیخ نقل نشده که در حجیت عام در تمام باقی بین عام استغراقی و عام مجموعی ایشان فرق بگذارد. لازمه‌اش این است که به هر حال بین اینها فرق بگذارد. مراد شیخ هم قطعاً این نیست. دو تا معنای دیگری ذکر کردند که به نظر می‌رسد مرحوم شیخ بیانش ترکیبی از این دو وجه هست. یک وجه این هست که در خطاب یک موقعی زمان دخالت دارد در فرد خطاب، این که یک موقعی شارع مقدس، موقعی که می‌خواهد خطاب بکند افرادی را که در نظر، یعنی حکمی را که در نظر می‌گیرد زمان در آن حکم ملاحظه می‌شود در تقطیع آن حکم. این یک نکته. البته یک تفسیری مرحوم نایینی قائل شده، مرحوم نایینی می‌گوید شیخ تفصیل قائل شده بین جایی که زمان قید متعلق حکم باشد یا قید خود حکم باشد. مرحوم شیخ از عبارت‌هایش بعضی جاها تعبیر می‌کند که اگر زمان مفرِّد متعلَّق حکم باشد به زمان می‌شود تمسک کرد. بعضی جاها متعلق افراد، یعنی متکلّم موضوع حکم را به ملاحظۀ زمان افراد ملاحظه کرده. بین تعبیر موضوع حکم و متعلق حکم هر دو را شیخ به کار برده. مرحوم نایینی اصطلاح خاصی در متعلق دارد، بین متعلق و موضوع فرق می‌گذارد. مرحوم شیخ بین اینها فرق نمی‌گذارد. روی همین جهت به نظر می‌رسد شیخ حالا چه متعلَّق بعضی جاها تعبیر کرده چه موضوع تعبیر کرده، می‌گوید اگر زمان نسبت به متعلَّق حکم یا نسبت به موضوع حکم که در اصطلاح شیخ خیلی با هم فرق ندارد، مفرِّد ملاحظه بشود. یعنی هم ملاحظه شدن که در معنای دومی که آقای شهیدی ذکر می‌کنند وجود دارد و هم ملاحظه شدن زمان مفرِّد موضوع حکم یا متعلِّق حکم این تعبیر در کلام مرحوم شیخ هست. بنابراین روی هم رفته به نظر می‌رسد ترکیبی از دو وجه دوم و سومی که در کلام آقای شهیدی ذکر شده مراد شیخ است. البته مرحوم نایینی تفصیل بین متعلق زمان، این که زمان مربوط به متعلق حکم باشد یا مربوط به خود حکم باشد را روی مبانی خودشان دنبال کردند که حکم نسبت به تقسیمات ثانویه اطلاق ندارد. شیخ مرادش آنها نیست. یعنی تفصیلش شبیه تفصیل مرحوم نایینی هست، ولی وجه تفصیلش آن وجه نیست. وجه دیگری دارد. حالا باید دید وجه کلام شیخ چی است؟ شیخ تعبیری در بحث حجیت عام در تمام باقی یک تعبیری از مرحوم شیخ در مطارح الانظار وارد شده که مرحوم آخوند هم در کفایه به عین الفاظ نقل کرده. آن تعبیر این هست، حالا من عین تعبیر مرحوم شیخ را از تقریراتشان می‌خوانم. از کفایه می‌خوانم ولی عبارتش دیدم همین است، عبارت تقریرات. عبارت مرحوم شیخ در مطارح الانظار در بحث این که چطور عام بعد از تخصیص در باقی حجت هست یا حجت نیست، ایشان می‌گوید:

«و الأولى‏ أن‏ يجاب‏ بعد تسليم‏ مجازية الباقي، بأن دلالة العام على كل فرد من أفراده غير منوطة بدلالته على فرد آخر من أفراده، و لو كانت دلالة مجازية، إذ هي بواسطة عدم شموله للأفراد المخصوصة، لا بواسطة دخول غيرها في مدلوله، فالمقتضي للحمل على الباقي موجود و المانع مفقود، لأن المانع في مثل المقام إنما هو ما يوجب صرف اللفظ عن مدلوله، و المفروض انتفاؤه بالنسبة إلى الباقي لاختصاص المخصص بغيره، فلو شك فالأصل عدمه، انتهى موضع الحاجة.»

مرحوم شیخ اینجور تعبیر کرده که دلالت عام نسبت به هر فردی از افراد عام منوط به دلالت عام نسبت به فرد دیگر نیست. ایشان کأنّه، حالا اینجوری به تعبیر دیگر تعبیر بکنم، دلالت را نسبت به افراد موضوع عام انحلالی می‌داند. بنابراین می‌گوید که اگر این افراد عام زمان دخالت داشته باشد و هر فردی به ملاحظۀ زمان فرد مستقلی بشود آن دلالت هم مستقل می‌شود. اینجوری تقریب کرده. البته مرحوم آخوند اینجا اشکال کرده روی مبنای مرحوم شیخ. ایشان می‌گوید این که شما می‌گویید دلالت عام نسبت به هر فردی غیر منوط هست نسبت به دلالتش به فرد دیگر، این دلالت‌ها انحلالی نیست. این دلالت‌ها فرع ظهور عام است. و ظهور عام بستگی دارد به این که اگر عام را بگوییم در عموم استعمال نشده است و در غیر، چون فرض ایشان می‌گوید «بعد تسليم‏ مجازية الباقي» می‌گوید اگر استعمال استعمال مجازی هم باشد باز ما داریم توجیه می‌کنیم. مرحوم می‌گوید اگر استعمال مجازی باشد دیگر دلالت نسبت به باقی ندارد. چون اصل دلالتش نسبت به کل فردٍ به خاطر ظهور دلیل در عموم است. ظهور دلیل در عموم از بین رفت دلالتش بر کل فرد هم از بین می‌رود.

مرحوم آخوند اینجا اشکال کرده، بعد می‌گوید:

«قلت: لا يخفى أن دلالته على كل فرد إنما كانت لأجل دلالته على العموم و الشمول، فإذا لم يستعمل فيه و استعمل في الخصوص- كما هو المفروض- مجازا، و كان إرادة كل واحد من مراتب الخصوصيات مما جاز انتهاء التخصيص إليه، و استعمال العام فيه مجازا ممكنا، كان تعين بعضها بلا معين»

بعد کلام را ادامه می‌دهد. بعد البته مرحوم آخوند خودشان در همین بحثی که عبارت‌هایش را داشتم می‌خواندم، ادامۀ عبارت را هم بخوانم، می‌گوید بعد از اینکه شما عام را بعد از تخصیص مجاز دانستید ظهور عام از بین می‌رود. ظهور عام که از بین رفت دیگر وجهی ندارد که بگوییم ظهور در باقی دارد.

«و لا مقتضي لظهوره فيه، ضرورة أن الظهور إمّا بالوضع و إمّا بالقرينة، و المفروض أنه ليس بموضوع له،» یعنی باقی «و لم يكن هناك قرينة، و ليس له موجب آخر، و دلالته على كل فرد على حدة حيث كانت في ضمن دلالته على العموم، لا يوجب ظهوره في تمام الباقي بعد عدم استعماله في العموم، إذا لم تكن هناك قرينة على تعيينه»

ایشان می‌گوید شما ظهور دلیل در باقی را نمی‌توانید درست کنید. دلالت عام در هر فردی فرع ظهور عام در عمومیت است. و این ظهور عام در عمومیت را فرض این است که شما با تسلیم مجازیت عام بعد التخصیص از بین بردید. وقتی از بین بردید دیگری ظهوری نیست که تا ما بتوانیم در مورد این ظهور صحبت بکنیم، انحلالی است، انحلالی نیست چی چی است امثال اینها.

شاگرد: ایشان می‌گوید انحلالی نیست نه این که

استاد: نه اصلاً می‌گوید ظهور ندارد یعنی در واقع، نتیجتاً این می‌شود انحلالی نیست دیگر.

شاگرد: شیخ می‌گوید انحلالی هست؟

استاد: نه ایشان می‌گوید که دلالت، مرحوم شیخ کلمۀ ظهور تعبیر نمی‌کند. مرحوم شیخ تعبیر می‌کند دلالت عام علی کل فردٍ. مرحوم آخوند می‌گوید دلالت عام علی کل فردٍ، فرع ظهور عام در عموم است و ظهور استعمالی عام در عموم روشن است کأنّ انحلالی نیست. این مطلب درست هم هست، آن ظهور روشن استعمالی است.

شاگرد: شیخ همین را دارد رد می‌کند.

استاد: نه، این را رد نمی‌کند. شیخ توجه به این نکته نکرده که این دلالت فرع ظهور است، فرع استعمال عام در عموم است. می‌گوید استعمال عام. می‌گوید ظهور عام و استعمال عام، استعمال عام در عموم و ظهور عام در عموم این است که دلالت عام بر عمومیت و شمول هر فردی را ایجاد کرده. این را بزنیم این دلالت مستقل باقی نمی‌ماند. این دلالت مستقل از آن نیست. حرف ایشان است. مرحوم آخوند می‌گوید که و الاولیٰ این است که ما اصلاً این مجازیت را قبول نکنیم. خود مرحوم آخوند مجازیت دلالت عام بر عموم را قبول ندارد، می‌گوید نه مجاز نیست. حالا چجور مجاز نیست؟ مرحوم آخوند تعبیر دیگری دارد، تعبیر مرحوم آخوند این است، ایشان می‌گوید چرا عام در دلالتش بر عموم مجاز نیست؟ ایشان می‌گوید که تخصیص یک موقعی تخصیص به متصل است، یک موقعی تخصیص به منفصل. حالا یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم، مرحوم آخوند تخصیص به متصل را اینجوری که اینجا تفصیل کرده فقط به نحو تقیید گرفته. یعنی فرض کنید ما کل عالمٍ تخصیص به متصل این هست که قید بزنیم کل عالم عادل. اینجوری فرض کرده تخصیص متصل را. ولی همچنان که آقای صدر تعبیر می‌کنند تخصیص به متصل به سه شکل تصویر می‌شود. یکی کل عالم عادل به نحو تقیید مدخول ادوات عموم، یک. یکی به نحو استثناء اکرم کل عالمٍ الا الفساق منهم. یکی به نحو جملۀ مستقلی که در همان کلام هست، مستقل است ولی در همان کلام هست. می‌گوییم اکرم العلماء و لا تکرم الفساق منهم. و اینها بحث‌هایشان مختلف است. ما این را مفصل در همان بحث تحلیل این که اینجا مجازیت پیش می‌آید، مجازیت پیش نمی‌آید، نحوۀ اثرگذاری تخصیص در نحوۀ استعمال را بحث کنیم. حالا مرحوم آخوند تخصیص به متصل را به نحو تقیید مدخول ادوات عموم گرفته. می‌گوید روشن است که مجازیت پیش نمی‌آید. چون کل دال بر عموم هست، ولی عموم افراد مدخول، تعیین نمی‌کند مدخولش عالم است یا عالم عادل است. این که مدخول کل عالم باشد یا عالم عادل باشد فرقی در مدلول کل ایجاد نمی‌کند. بنابراین هیچ مجازیتی نه در کل ایجاد می‌شود، عالم هم در معنای خودش استعمال می‌شود اگر عالم تنها باشد، عالم عادل هم باشد آن هم در معنای خودش استعمال می‌شود. پس بنابراین مجازیتی نیست. البته با توجه به آن نکته‌ای که گفتم بحث از مجازیت را در مورد استثناء و در مورد آن جملۀ مستقلی که دال بر تخصیص هست ولی در همان کلام هست آن را باید مستقلاً بحث کرد.

در بحث‌های ما این تخصیص‌هایی که ما داریم عملاً هیچکدامشان به نحو تخصیص متعلّق عموم نیست. مثلاً اوفوا بالعقود ما بعضی از عقود را که استثناء می‌کنیم این استثناء هیچ وقت به منزلۀ این نیست که آن عقود را قید بزند، بگوید عقودش چه شکلی است؟ یعنی مستعمل فیه عقود را کأنّ بگوید الاوفوا بالعقود الغیر المغبون فیه، این شکلی نیست. فوقش به منزلۀ قرینۀ متصله هم بگیریم بگوییم که آن تخصیصات عقلا عقد مغبون فیه را لازم نمی‌دانند و این عدم لزوم عقد مغبون فیه به منزلۀ قرینۀ متصله به منزلۀ کأنّ یک جملۀ مستقلی در کلام هست. کأنّ گفته اوفوا بالعقود و لا یلزم العقد المغبون فیه. به این منزله. اما اگر بخواهیم آن را به منزلۀ قید مدخول بگیریم امثال اینها خیلی خلاف ظاهر است.

شاگرد: آنهایی که حمل بر فرد متعارف می‌شود چی؟

استاد: نه حالا آن فرد متعارف نه. موارد فرد متعارف را نمی‌گویم. ولی این که ما خیار مجلس را عرض کردیم ممکن است همینجور باشد. در خیار مجلس گفتیم ممکن است شارع کأنّ بگوید این عقد هنوز شکل نگرفته. این که عقد لازم نشده شرعاً عقد به بعد از مجلس صدق می‌کند. عقد به معنای آن چیزی است که محکم شده، تا مجلس منقضی نشده کأنّ محکم نشده. مثل یک سیمانی هست که روی یک جا ریخته شده تا یک مقدار زمان نگذرد این سیمان محکم نمی‌شود. این هم با گذشتن مجلس ممکن است. در خیار مجلس می‌شود این تصویر را کرد. ولی در غیر خیار مجلس می‌خواهم عرض کنم و بین مواردی مثل خیار مجلس و خیار غبن اصلاً فرق است و ما قبلاً اشاره کردم خیار مجلس ادلۀ خیار مجلس شاید یک مقدار عرفاً جنبۀ حکومت داشته باشد به اوفوا بالعقود.

شاگرد: مستعمل فیه را اینجا عوض می‌کنید؟

استاد: مستعمل فیه را عوض می‌کند. یعنی می‌گوید عقد مراد عقد استقرار یافته است. مراد استعمالی‌اش را عوض می‌کند.

شاگرد: روی مبنایی که می‌گوید اوفوا بالعقود یعنی عقود صحیحه حاج آقا فکر کنم قائل است

استاد: فرق ندارد. آنهایش فرق ندارد بالأخره عرف ؟؟؟ یعنی آن بحث سر این هست که

شاگرد: مراد استعمالی‌اش

استاد: نه آنش مهم نیست، عقود صحیح، یعنی خیار مجلس که صحیح و غیر صحیح را تغییر نمی‌دهد.

شاگرد: نه خیار را کار ندارم،

استاد: نه به اینها ربطی ندارد. آن اوفوا بالعقود آن هم مستعمل فیه را تغییر می‌کند.

بنابراین این بیانی که مرحوم آخوند اینجا مطرح فرمودند یک مقداری باید در مقام تطبیق بر محل بحث ما، محل بحث ما یک موردی هست که مرحوم آخوند به آن مورد متعرض نشدند. علی ای تقدیر مرحوم آخوند می‌فرمایند که عام اگر تخصیصش به متصل باشد، تخصیص متصل به تقیید مدخول ادوات عموم است و تقیید مدخول ادوات عموم که مجاز نیست. اگر تخصیص به منفصل باشد آن هم لازمه‌اش مجازیت نیست. چطور؟ تعبیر ایشان این هست و اما فی المنفصل فلأنّ ارادة الخصوص واقعاً لا تستلزم استعماله فیه و کون الخاص قرینة علیه بل من الممکن قطعاً استعماله معه فی العموم قاعدتاً.

ایشان می‌گوید عام را شارع در عموم قاعدتاً به کار برده. یعنی عام را در این به کار برده که یک قاعده و قانونی باشد. که این قاعده و قانون ملاک عمل باشد و مدار احتجاج باشد به شرطی که بر خلافش ثابت نشود. پس بنابراین مجرّد این که بر خلافش ثابت می‌شود مدار عمل بودن را از بین نمی‌برد، به نحو قضیۀ شرطیه است و این قضیۀ شرطیه ثابت هست، ولو قرینۀ بر خلاف هم بیاید. شارع مقدس گفته من عام را به کار می‌برم که اگر قرینه‌ای نبود شما به این عام استناد کنید. و بنابراین خاص که بیاید این قضیۀ شرطیه ولو فعلی نمی‌شود ولی قضیۀ شرطیه صادق است.

شاگرد: این قضیۀ شرطیه متصل است؟ قرینۀ متصله است به عام؟

استاد: اصلاً مفاد عام این است.

شاگرد: عام که یعنی علما یعنی علما.

استاد: نه. مفاد عام اصلاً اکرم العالم شارع مقدس گفته، ایشان مفاد عام را این می‌گیرد، می‌گوید اکرم العالم را شارع بر این استعمال کرده که این عالم، یعنی در همان معنای عموم خودش استعمال کرده. انگیزۀ عموم چی بوده؟ بحث سر داعی است. می‌گوید عام را در عام خودش استعمال کرده. داعی‌اش چی است؟ داعی‌اش این است که این عام حجت باشد ما لم یقترن بخلافه. مجرد این که این داعی یک چیز هست آن عام را از عمومیت خودش نمی‌اندازد. شارع مقدس یک ظهوری به عام داده که این ظهور مدار حجیت باشد ما لم یقترن بخلافه. اینجوری ایشان تعبیر می‌کند.

«بل من الممكن قطعا استعماله معه في العموم قاعدة، و كون الخاص مانعا عن حجية ظهوره» لا عن اصل ظهوره «تحكيما للنص، أو الأظهر على الظاهر، لا مصادما لأصل ظهوره، و معه لا مجال للمصير إلى أنه قد استعمل فيه مجازا، كي يلزم الإجمال.»

که بعد این را توضیح می‌دهد که اینجا احتمال این که عام در این معنا هم استعمال شده باشد باعث می‌شود که ما ظهور عام را در عموم اخذ کنیم تا وقتی که دلیل نداشته باشیم که این ظهور عام در عموم به جای خودش باقی است آن ظهور مستحکم است. این مبنای مرحوم آخوند.

روی این مبنای مرحوم آخوند که عام در عموم قاعدتاً استعمال شده. البته عرض کردم عموم قاعدتاً من توضیحش را اینجور دادم، نه این که قاعدتاً قید مستعمل فیه است. آن قاعدتاً انگیزۀ استعمال عام هست. اُستعمل فی العام لکی یکون قاعدتاً. علت استعمال عام در عموم قاعده بودن عام هست، علت غایی‌اش است.

شاگرد: مراد تفهیمی‌اش هم هست؟

استاد: حالا آنهایش فعلاً مرحوم آخوند اینجور چیزهایش، اجازه بدهید. فعلاً روی مبنای مرحوم آخوند ما مشی کنیم که خیلی بین مراد استعمالی و تفهیمی فرق نمی‌گذارد. روی این تصویری که مرحوم آخوند دارد که عام در عموم استعمال می‌شود ولی لیکون قاعدتاً و قانوناً. اینجا به نظر می‌رسد که مرحوم آخوند برای این که بتواند استدلالش را تام بکند باید حجیت ظهور را انحلالی بگیرد. اگر حجیت ظهور یکپارچه باشد مشکل حل نمی‌شود. عام در عموم استعمال شده و این عامی که در عموم استعمال شده مجرد مستعمل فیه‌اش عموم باشد کافی نیست. باید انحلال را در مرحلۀ حجیت ظهور قائل بشود، این یک. و پیداست که ایشان قائل هست به این انحلال. به نظر می‌رسد مرحوم آخوند انحلال را که در مرحلۀ حجیت قائل است نسبت به افراد موضوع قائل است. یعنی همان مطلبی که مرحوم شیخ در بحث دلالت می‌گفت، دلالت عام نسبت به هر فردی منوط به دلالتش نسبت به فرد دیگر نیست، مرحوم آخوند همین بیان را در مرحلۀ حجیت می‌گوید. که حجیت عام نسبت به هر فردی از افراد عام منوط به حجیتش نسبت به فرد دیگر نیست. انحلال را در مرحلۀ دلالت نمی‌آورد در مرحلۀ حجیة الظهور می‌آورد. بنابراین این که ایشان، همان تفصیل شیخ را قائل هست که زمان مفرِّد باشد، مفرِّد نباشد به خاطر این هست که انحلال در مرحلۀ حجیت ظهور را مربوط به افراد عام می‌داند. خب بنابراین یک موقعی افراد عام علما هستند، یک موقعی افراد عام هر عالمی در هر زمانی فرد غیر فرد آخر، امثال اینها می‌داند. و این که ایشان اینجوری مشی می‌کند روی مبانی آن است. حالا اینها توضیح فرمایشات مرحوم شیخ و مرحوم آخوند بود. ولی به نظر می‌رسد که ما نه در مرحلۀ اصل ظهور و نه در مرحلۀ حجیت ظهور به سادگی نمی‌توانیم انحلال را قائل بشویم. در مرحلۀ اصل ظهور خب کلام مرحوم آخوند کاملاً متین است. مرحوم آخوند اشکال به مرحوم شیخ که مطرح می‌کند که ظهور انحلالی نیست، ظهور وُحدانی است. این دلالت عام نسبت به هر فردی تابع ظهورش هست و این ظهور انحلالی نیست کاملاً متین است و حق با مرحوم آخوند است. ولی به نظر می‌رسد شبیه همین حرف هم در مرحلۀ حجیت ظهور پیش می‌آید که این حجیت ظهور به چه جهت انحلالی است؟ چرا حجیت ظهور؟ و بحث باید، بحث اینجا کرد، بحث تبعّض در حجیت. انحلالیت حجیت. به نظر می‌رسد انحلالیت حجیت تابع نکتۀ اماریت عام است. یعنی آن چیزی که عام را اماره کرده آن اماریت اماره آیا نسبت به هر فردی مستقل از اماریت نسبت به فرد دیگر هست؟ یا مستقل نیست؟ اگر اماریت عام نسبت به افراد به خاطر این هست که عام در عموم استعمال می‌شود. اصلاً ربطی. در مقام انحلال شما چطور می‌توانید قائل به انحلال بشوید؟

شاگرد: از باب ضرب القانون نباشد

استاد: نه آن بحث ضرب القانون، آن وقت باید آن بحث ضرب القانونی که. آن وقت این بحث ضرب القانون را باید دید واقعاً همینجور هست یا نیست؟ یک نکته‌ای را اینجا اوّل اشاره بکنم، آن این است که این بیانی که من الآن دارم تبیین می‌کنم بنابر این هست که ما اصالة العموم را اماره بدانیم. اصالة العموم را اگر اماره بدانیم باید دید که آیا آن اماریت اصالة العموم آن نکتۀ اماریت انحلالی هست یا انحلالی نیست؟ من تصور می‌کنم حرف مرحوم آخوند اتفاقاً درست است. ولی اصل قضیه این است که عام اماره نیست. یعنی آن مطلب این که عام در عموم استعمال می‌شود قاعدتاً به خاطر این هست که عقلا عام را مدار عمل می‌دانند و عام را گفته‌اند برای این که اگر به اصطلاح چیزی شد به آن عمل بکنند. یعنی بحث استعمل فی العام قاعدة درست هم هست، ولی این به خاطر این است که عموم از باب ظهور نیست، اینجور نیست که اماریت عام نسبت به هر فردی مستقل از اماریتش نسبت به فرد دیگر باشد. ولی یک اصل عقلایی است. آن اصل عقلایی این هست که این عام را عقلا معتبر دانسته‌اند تا وقتی که در هر فردی مستقل از دیگری.

شاگرد: پس تبعض در حجیت را به این

استاد: تبعّض در حجیت به این بیان می‌پذیریم. البته یک نکته‌ای اینجا وجود دارد که نکتۀ مهم هست که آیا مدار تبعّض در حجیت که به نحو اماریت نیست و به نحو اصل عملی است، یعنی این که عقلا عام را قاعده قرار دادند، قاعده در افراد موضوع است فقط؟ یا نسبت به اطلاق احوالی هم چیز قرار دادند. یعنی در زمان هم قاعده قرار دادند، قانون قرار دادند. که ما در مورد هر فردی اگر در یک زمانی از تحت آن دلیل خارج شد نسبت به زمان دیگر آن هم قانون باشد. یعنی آیا آن قاعده بودن، و یکی از نکاتی، حالا این را عرض بکنم، در همان بحث اوّل هم خوب بود این را عرض می‌کردم، آن این است که اگر ما بحث ظهور عام را در عمومیت مطرح کردیم، این بحث ما عام دو تا ظهور دارد. یک ظهور در عموم افرادی دارد، یک ظهور در اطلاق احوالی دارد. چرا شما، یعنی اشکالی که اینجا وسط هست آن این است که چرا شما مدار را فقط در عموم افرادی گرفتید؟ نسبت به اطلاق احوالی نگرفتید؟ چرا؟ این که مرحوم امام اینها آن طرفی می‌گویند، می‌گویند فقط باید اطلاق احوالی را تقیید کرد تا جایی که با تقیید اطلاق احوالی مشکل حل می‌شود اطلاق احوالی تقیید می‌شود، عموم افراد سر جای خودش باقی می‌ماند.

شاگرد: به مرحوم آخوند اشکال کردید یا؟

استاد: نه من به مرحوم آخوند اشکالم این هست، اشکالم این هست که شما چرا حالا که دارید می‌گویید حجیت عام انحلالی است، انحلال حجیت عام را نسبت به ظهور عام در عموم افرادی می‌گیرد، عام یک ظهور دارد در عموم افرادی، یک ظهور دارد در اطلاق احوالی. هر دو را انحلالی بگیرید.

شاگرد: یعنی مثل مرحوم امام

استاد: مثل مرحوم امام، البته من اشکال مرحوم امام داشتم که وقتی این دو تا با هم چیز شدند، چرا شما اطلاق احوالی را فقط قید می‌زنید؟ می‌توانید عموم افرادی را قید بزنید. آن اشکال ما به اما را کنار بگذارید. من بحثم این هست حالا منهای آن جهتی که ما به مرحوم امام اشکال می‌کردیم که اگر قرار بشود اینجا یک تصرف بشود آن تصرف لازم نیست حتماً در اطلاق احوالی بشود. آن تصرّف ممکن است در عموم افرادی بشود. این را کنار بگذاریم. بحث اصلی بحث این است که چرا شما مدار را فقط در عموم افرادی گرفتید؟ اگر بحث انحلال ظهور، دو تا ظهور است. چرا فقط؟

شاگرد: به خاطر همین اگر مکثر باشد دو تا ظهور می‌شود.

استاد: نه، نسبت به اطلاق احوالی که ظهور دارد. اصلاً اطلاق احوالی را ایشان مستقل اصلاً ملاحظه نکرده. نه شیخ، نه مرحوم آخوند. هیچکدامشان به اینکه ما یک اطلاق احوالی این وسط داریم توجه نکرده.

شاگرد: استعمالی که بعضی‌ها می‌گویند قید است یا ظرف است، دو حالتش کردند همان اطلاق احوالی را بر دو حالت کردند

استاد: عیب ندارد، آن استمرار را دیگر قید نکردند. مطلب را توجه بفرمایید، عرض من این است مرحوم شیخ و مرحوم آخوند مدار بحث را، حالا مرحوم شیخ که می‌گفت دلالت عام علی کل فردٍ. انحلال را در مرحلۀ دلالت می‌گرفت. مرحوم آخوند انحلال را در مرحلۀ حجیت ظهور می‌گرفت. با هر دو یک جهت مشترک دارند، آن این است که مدار در دلالت یا حجیت ظهور را افراد عام گرفته‌اند، عموم افرادی گرفته‌اند، عام یک عموم افرادی دارد یک اطلاق احوالی دارد. چرا اطلاق احوالی را پایش را وسط نمی‌کشید؟ در حالی که باید پای آن را هم وسط بکشید.

شاگرد: چرا می‌گویید نکشیدند با این که گفتند اگر آن اطلاق احوالی است

استاد: نه، اصلاً به اطلاق احوالی تمسک نمی‌کنند. می‌گویند اگر نسبت به زمان مفرِّد بود عموم متکثّر می‌شود.

شاگرد: یعنی همان اطلاق احوالی

استاد: نه اطلاق احوالی خودش مستقل نیست. آن چیزی که هست این که عموم افرادی زمان این عموم افرادی را زیاد می‌کند یا نمی‌کند؟ به اطلاق احوالی مستقل از عموم افرادی نگاه نمی‌کنند.

شاگرد: شما می‌فرمایید مستقل؟

استاد: آن مستقل از آن است، چه ربطی به این دارد؟

شاگرد: مستقل نگاه کنیم چجوری می‌شود؟

استاد: یعنی عام ظهور دارد که هر فردی‌اش در بستر زمان استمرار دارد. حالا چه یک فرد باشد چه ده فرد باشد. در زمان که استمرار دارد دیگر. استمرار زمان اگر انحلالی. چرا انحلالی نمی‌گیرید؟

شاگرد: پس اگر انحلالی بگیریم هر فردی می‌شود در بستر زمان افراد متعدد

استاد: نه انحلال را نسبت به زمان. به این کار نداریم، دو تا شیء است. ببنید فرض کنید اینها می‌گویند اصلاً شما موضوع عام را باید در نظر بگیرید، افراد را، فرد فرد. اینها می‌گویند نه هر فردی نسبت به این که در زمان استمرار داشته باشد خود آن استمرار ظهور مستقل دارد. مرحوم آخوند و مرحوم شیخ دو جهت مشترک دارند. آن این است که اصلاً به اطلاق احوالی مستقل از عموم افرادی نگاه نمی‌کنند. می‌گویند اگر آن اطلاق احوالی این عموم را زیاد کرد که کرده، نکرده خودش هیچ کاره است. بحث این است که چرا آن هیچ کاره باشد؟ البته این را می‌خواهم بگویم اگر بحث را روی بنای عقلا گرفتیم، بنای عقلا به معنای عام را جنبۀ اماریت به آن ندادیم، گفتیم یک قاعدۀ عقلاییه. آن قاعدۀ عقلاییه ممکن است بگوییم مدار آن قاعدۀ عقلاییه موضوعات عام است. قاعدۀ عقلایی اگر باشد ممکن است فرق بگذاریم بین عموم افرادی و اطلاق احوالی. ولی اگر بحث، بحث ظهور باشد ظهور عموم در عموم افرادی با ظهور عموم در اطلاق احوالی هیچ فرقی ندارد. انحلالی بودن هم اگر تصویر کنیم باید در هر دو تصویر کنیم. البته ما هر دو را اشکال داریم، نمی‌خواهم بگویم ما این بحث را قبول داریم. ولی بحث سر این هست که چرا شما، این که تقریباً آقای شهیدی اشکال کرده، مرحوم امام اشکال کرده، دیگران اشکال کردند، لُب اشکال این هست که چرا شما مدار را فقط بر عموم افرادی گرفتید؟ اطلاق احوالی هم خودش عام ظهور در آن دارد. عام دو تا ظهور دارد، یکی این که می‌گوید به عدد افراد عام این حکم ثابت است. در هر فردی هم، در کل بستر زمان ثابت است. این است که بالأخره ملاحظه کردید روی بستر زمان را. این که در بستر زمان را ملاحظه کردید چرا این را انحلالی نمی‌گیرید؟

شاگرد: اگر انحلالی بگیرند نتیجه‌اش می‌شود مثل مرحوم امام؟

استاد: آن یک مرحلۀ دیگر است که حالا نتیجه‌اش، اشکال ما را کنار بگذارید. نتیجه‌اش این است که ما اطلاق احوالی را هم باید ملاحظه بکنیم. این که شما تفصیل قائل می‌شوید که زمان آیا افراد عام را زیاد می‌کند یا نمی‌کند این در بحث دخالت ندارد. زیاد بکند یا نکند. به خاطر این که افراد عام زیاد شده ما نمی‌خواهیم تمسک کنیم. خود زمان بالأخره قید است دیگر، استمرار دارد دیگر. این استمرار قسمتی‌اش کنده شد، چرا به بقیه‌اش نشود تمسک کرد.

شاگرد: این وُحدانی ملاحظه شده، به نحو ظرف

استاد: بحث سر این است که وُحدانی ملاحظه شده یعنی چی؟ بالأخره زمان مستمر است دیگر. وُحدانی ملاحظه شده یعنی چی؟

شاگرد: یعنی دلالت و حجیتش نسبت به کل قضیه این بستر یکپارچه است

استاد: چرا؟

شاگرد: اگر است دیگر

استاد: چرا؟ دلیلش چی است؟ بحث سر این است که چرا. خب اشکال سر همین است، نه چرا اینجوری است؟ دلالتش اشکال ندارد، دلالتش درست هم هست. ولی بحث سر این است که چرا حجیتش انحلالی نیست؟ عرض کردم ما هر دویش را اشکال داریم. اشکال ما را کنار بگذارید، بحث این است که این ظهوری که نسبت به عموم افرادی هست با ظهوری که نسبت به اطلاق احوالی هست چه فرقی دارد؟ فرض کنید حالا من اینجوری ذکر کنم. یک دلیل گفته اکرم زیدا، اصلاً عام نیست چیزش. اکرم زیداً. خب اکرم زیداً اطلاق احوالی دارد دیگر، یعنی در هر روز. خب اگر جمعه تخصیص خورد پس سایر روزها تمسک می‌کنید دیگر.

شاگرد: اگر گفته باشد مستمراً چی؟ لفظ مستمراً آورده باشد باز هم می‌فرمایید

استاد: مستمراً هم دلالتش انحلالی نیست ولی حجیتش انحلالی است. اینها اینجوری می‌خواهند بگویند. ما هنوز اشکال داریم. ما اشکال داریم که چرا این حجیتش انحلالی است؟ وجه‌اش چی است؟ یعنی بحث من این است هیچ فرقی ندارد که، یعنی آن نکتۀ اشکالی که اینجا وجود دارد، یعنی اگر انحلالی باشد هر دو باید انحلالی باشد، اگر انحلالی نباشد هیچکدام انحلالی نباید باشند. اشکال ما را کنار بگذارید وقتی اشکال ما مستمراً خب آن استمرار را می‌گوید در بعضی از زمان نیست. چه چیزی دارد که استمراراً اگر گفت انحلالی نیست حجیتش، ولی عموم که گفت آن انحلالی است. اصل این که اینجا انحلال در حجیت را ما بپذیریم زیر سؤال است. چه در عموم افرادی چه در اطلاق افرادی، هر دویش زیر سؤال است. این است که من عرض کردم تفسیر ما برای کلام مرحوم شیخ و مرحوم آخوند به انحلال اثباتی برمی‌گردد. یعنی اینها قائل به انحلال اثباتی هستند، در یکی از مراحل. حالا یکی در مرحلۀ ظهور یا در مرحلۀ حجیت ظهور. ولی ما اشکال داریم، یعنی تفصیل اینها انحلال اثباتی است. این که گفتم که مرحوم آخوند و مرحوم شیخ اشکالشان به مرحلۀ انحلال اثباتی نمی‌رسد. حالا بگذارید این را فردا یک قدری بیشتر توضیح بدهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایانس